

سخن سردبیر

آینده و سرنوشت انسان: آیا اونتوژنی تکرار فیلوژنی است یا بالعکس؟

عده‌ای معتقدند که اونتوژنی (تحول در سطح فردی)، فیلوژنی (تحول در سطح گونه یا نوع) را تکرار می‌کند. آنها بر این عقیده هستند نوزادی که به دنیا می‌آید تا زمان مرگ، تقریباً مراحل تحول زندگی بشر بر روی کره زمین تا به امروز را طی می‌کند. بشر اولیه ناتوان بوده است و نوزاد هم ناتوان به دنیا می‌آید؛ به تدریج بشر در طول تاریخ بر روی کره زمین پیشرفت کرده و توانمند شده است، نوزاد نیز در مسیر تحولی هر روز قوی و قوی‌تر می‌شود و ... پس اونتوژنی تکرار فیلوژنی است.

اما لحظه‌ای صبر کنید، درنگ کنید، و اندیشه کنید. ما پایان زندگی انسان در سطح فردی (اونتوژنی) را بر روی کره زمین (منظورم همین هاله زمانی و مکانی است)، میلیون‌ها بار در طول تاریخ دیدیم، ولی پایان زندگی بشر بر روی کره زمین را که ندیدیم! چطور می‌توان گفت هر فرد در زندگی‌اش مراحل تحول نوع یا گونه خود را تکرار می‌کند، در حالی که پایان تحول نوع یا گونه بشر هنوز دیده نشده و کسی از کیفیت و چگونگی آن خبری ندارد؟ حالا بیایید عکس این فرمول را در نظر بگیریم؛ یعنی:

آینده نوع یا گونه بشر و این جهان، تکرار اونتوژنی (تکرار مراحل زندگی انسان از نوزادی تا مرگ) در این دنیا است، نه بالعکس. بشر در ابتدای پیدایش در کره زمین، دقیقاً همان ناتوانی نوزاد تازه به دنیا آمده را داشته است و لخت مادرزاد نیز زندگی می‌کرد. همان طور که در فرایند اونتوژنی، نوزاد پیشرفت می‌کند، قوی می‌شود، مغرور می‌شود، و برای رسیدن به اوج قله تلاش می‌کند، ولی وقتی به اوج قله رسید سرازیری شیب تند آن طرف تپه، حیران و شگفت زده‌اش می‌کند؛ دوست دارد برگردد نمی‌تواند؛ دوست دارد حداقل آهسته برود ولی نمی‌شود؛ زمان با سرعت جنون‌آمیزی پیش می‌رود و او موهای سرش را رنگ می‌کند و یا مو می‌کارد و روی پوست صورتش صدها جراحی می‌کند ولی فایده ندارد ...؛ در نتیجه به تدریج می‌فهمد فایده‌ای ندارد و به شدت به دنیا می‌چسبد و ... خلاصه عده‌ای در این مرحله بر این بحران غلبه می‌کنند و زندگی را زندگی می‌کنند، ولی عده‌ای بیشتر همین طور که نگران سرعت بی‌نهایت گذشت زمان هستند وارد سنین پیری می‌شوند و عده‌ای نیز به زندگی خود پایان می‌دهند و ... (آیا به راستی بشر نیز ممکن است بعد از عبور از میانه زندگی خود بر روی کره زمین، به زندگی نوع یا گونه خود بر روی کره زمین، پایان دهد؟ چون امکاناتش را دارد پس بعید نیست - بحران در سطح فیلوژنی).

بنابراین به نظر می‌رسد تحول تاریخ بشر یعنی فیلوژنی نیز روند مشابه مراحل اونتوژنی را طی می‌کند. انسان ناتوان چند هزار ساله قبل در حال حاضر به اوج قله رسید، مغرور شد، در حال حاضر می‌تواند جهان را نابود کند و به زندگی بشر در این دنیا پایان دهد، به دنبال راه‌حلی برای نامیرایی است، به دنبال راه‌حلی برای عمر طولانی است، به دنبال راه‌حلی برای جاودانه شدن است، و به دنبال راه‌حلی برای سفر به زمان و بازگشت به گذشته است.

آیا می‌بینید که فیلوژنی در حال تکرار مراحل اونتوژنی است نه بالعکس؟ آیا با من هم نظر هستید که گذشته، حال، و آینده بشر، تکرار مراحل مهم زندگی هر انسان در طول زندگی‌اش است و دقیقاً همان نقاط عطف تحولی زندگی یک فرد از تولد تا مرگ را تکرار می‌کند؟ آخرین مرحله زندگی هر انسان در این هاله زمانی و مکانی چیست؟ مرگ.

پس اگر بپذیریم تاریخ زندگی بشر بر روی کره زمین دقیقاً تکرار مراحل زندگی یک انسان از نوزادی تا مرگ است، پس می‌توانیم آینده را بر اساس این فرمول پیش‌بینی کنیم و آینده بشر در این کره زمین واضح است: مرگ.

بله مرگ؛ دوباره رسیدیم به این موضوع نمی‌دونم چی اسمش را بزارم مرگ (پایان زندگی موقتی، نیستی و نابودی، تمام شدن عمر در یک هاله زمانی، تمام شدن عمر در یک هاله مکانی؛ حالا هرچی، من چه می‌دونم. هرچی خواستید اسمشو بزارین. دوباره از من بپرسید چی اسمشو بزاریم جواب نمیدم!ااا. به اسمش چیکار دارید خوب؟! فعلاً بزارین حرفمو بزنم). آره رسیدیم به پدیده یا موضوع یا سازه چه می‌دونم متغیر مرگ؛ موضوعی که در این روزهای سلطه کرونا و ویروس بر کره زمین، ذهن خیلی‌ها را به خود مشغول کرده است. ذهن بشر را به شدت درگیر، و غرور انسان امروزی را در هم شکست؛ ویروسی که

با چشم نمی‌توان دید بر بمب اتم غلبه کرد و همه را از ترس در خانه حبس کرد. حتی جرئت سرفه کردن و عطسه کردن هم نداری، و گرنه همه ازت فرار می‌کنند. آدم‌ها از هم فرار می‌کنند و با ترس به هم نزدیک می‌شوند و زمانی که به هم نزدیک می‌شوند تپش قلبشان، بیشتر و بیشتر می‌شود. کرونا همینه و هیاهوی قدرت و خودشیفتگی بشر امروز را به لجن کشید و به او هشدار جدی داد که هر چه قدر پیشرفت کنی و ...، به خودت مغرور نشو، از عهده یک ویروس میکروسکوپی هم برنمای. پس به قدرت خودت نواز و فروتن باش، متواضع باش، افتاده باش، و لذتی که در فروتنی است را با جان و دل تجربه کن و شیرینی و حلاوت بخشش و تواضع را با یکایک سلول‌های بدنت بچش.

اگر زندگی یک انسان از گریه در مرحله نوزادی شروع می‌شود و با عجز و زجر و ناتوانی و معلولیت و بدبختی او و گریه اطرافیان تمام می‌شود؛ بر اساس فرمول ذکر شده، آیا آینده بشر بر روی کره زمین با ناتوانی و گریه و نابود ساختن تمام برج و بارو و دنیایی که ساخته است تمام نمی‌شود؟ تا چه اندازه موافق هستی؟ البته لطفاً فکر نکنید به دنبال جلب نظر و توافق و رضایت شما خوانندگان بسیار جان هستم؛ زیرا دل‌نوشته‌های لحظه‌های سکوت و تنهایی هر انسان (انسانی که سعی می‌کند باشد آن گونه که باید باشد و نیست) که نیاز به جلب به رضایت و موافقت دیگران ندارد؛ نیازی به قضاوت دیگران ندارد؛ اصلاً تا چه اندازه موافق بودن یا نبودن مخاطبان این سخن، روی ماهیت موضوع تاریخ بشر تأثیر می‌گذارد؟ من که نمی‌نویسم شما خوانندگان بسیار جان، خوشتان بیاید برای دل خودم می‌نویسم و برای ...

هیچ نویسنده‌ای متعهد و مسئول برای خوش آمد دیگران نمی‌نویسد. اگر نویسنده‌ای برای رضایت دیگران بنویسد، که نویسنده نیست؛ دلال است، تاجر است، دکان‌داری است که می‌خواهد جنسش را بیشتر بفروشد. بنابراین روی نقاط ضعف خوانندگان پا می‌گذارد، سطح نوشته‌های خود را بر اساس علائق و انتظارات و درک و فهم خوانندگان به ابتدال می‌کشاند تا بیشتر برایش دست بزنند؛ بیشتر او را بستانند؛ بیشتر خودشیفتگی او را افشاء کنند، بیشتر ...؛ او فقط به نظرات مخاطبانش و رضایت آنها وابسته است. اگر دیگران تعریف و تمجیدش کنند، احساس می‌کند بر بالای آسمان‌ها پرواز می‌کند، کیف می‌کند و احساس سرخوشی شیدا گونه‌ای بهش دست می‌دهد. اصلاً عاشق می‌شود و عشق را هم به کثافت می‌کشاند؛ ولی اگر به یک‌باره با ناملامتی خوانندگان و مخاطبانش روبرو شود فرو می‌ریزد؛ تمام درونش، تمام من روان‌شناختی‌اش مانند دیوار پوسیده ساختمانی چند صدساله پودر و پوک می‌شود و ... او تمام وجودش با دیگران پر شده بود، چون دیگران در وجودش رخنه کردند، پس برای دیگران می‌نویسد و برای دیگران حرف می‌زند؛ به گونه‌ای کار و رفتار می‌کند تا دیگران برایش به‌به و چهچه بزنند. واقعاً چنین فردی با شخصیت هزارلا و هزار رو، اسمش نویسنده است؟ به قول یکی از خوانندگان فهیم و همیشگی این سخن‌هایم که به دلایلی از ذکر نامش خودداری می‌کنم: " دقیقاً موافقم که شخصیت پخته که به معنا و هدف واقعی زندگی رسیده، نه با انتقاد دیگران جزع و فزع می‌کنه و نه با کف زدن و هورا کشیدنشون، غره میشه ". ایشان همچنین به همراه دیگر شخصیت علمی فرهیخته خواننده ناشناس همیشگی سخن‌هایم معتقدند که این پراکنده‌گویی‌های بیش از حد در این سخن حذف شوند، ولی من پیشنهادشان را رد کردم و فقط مقداری در پارگراف‌های بعدی، علت پریدن از این شاخه به شاخه‌های دیگر را توضیح دادم.

وظیفه نویسنده مسئول و متعهد این است که جامعه را ارتقا بخشد؛ سطح درک و فکر مخاطبانش را بالا ببرد؛ علائق خوانندگان خود را از موضوعات مبتذل به مباحث متعالی‌تر، فراتر ببرد؛ انتظارات غیرمنطقی خوانندگانش را دگرگون کند؛ نه اینکه بنویسد تا تشویق شود.

چقدر از موضوع پرت شدیم. دیگه فکر کنم با سخن‌های من آشنا شدید و به پراکنده‌گویی و از این شاخه به اون شاخه پریدن‌های من عادت کردید (در ضمن نینم برچسب تکانشگری بزنید!!!!!!)؛ درسته برخی روان‌شناس‌ها عادت دارند زود برچسب بزنند، اما تو اینکار را نکن؛ دقیق باش و احتیاط کن. درسته برخی روان‌شناس‌ها سعی می‌کنند با علمشان دانشجویان را سرکیسه کنند، ولی تو منصف باش؛ درسته برخی روان‌شناس‌ها سعی می‌کنند ادعای خدایی کنند، اما تو فروتن باش؛ درسته برخی از آنها خودشان از عهده ساده‌ترین مسائل زندگی‌شان برنمیان، ولی تو زندگی‌ات را بساز و از زندگی لذت ببر؛ درسته هرچقدر پیشرفت کنی بیشتر بهت حسادت می‌کنند، ولی تو از پیشرفت دیگران خوشحال شو؛ و درسته به قول استاد شریعتی بسیار جان، هرچقدر بیشتر خوبی کنی و بیشتر خوب باشی به داشتن انگیزه‌های پنهان و مبتذل متهمت می‌کنند، ولی تو خوب باش؛ و درسته ...، خیلی خوب بزار بینم کجا بودیم؛ نشد باز هم از موضوع پرت شدم. باور کنید دست خودم نیست؛ یعنی دست‌های من بر روی صفحه کلید این لپ‌تاپ حرکت می‌کنند؛ من بر روی

آنها مهاری ندارم خوب. آنها منو با خود می کشاند و خودبه خود تایپ می کنند و ... افسار فکر من، دست انگشتان دست های من است و انگشتانم از شهود و قلب من دستور می گیرند نه مغز و تفکر من ... (به راستی مغز در خدمت قلب است یا بالعکس؟). اصلاً بزارین راحتون کنم: دلنشین ترین نوشته ها، آنهایی هستند که خود به خود نوشته شوند، بدون فکر نوشته شوند، به صورت ارتجالی نوشته شوند؛ بهترین آوازاها، آنهایی هستند که بی مقدمه و بی برنامه و از درون جوشش کنند؛ بهترین شعرها، شعرهایی هستند که بدون هیچ برنامه از پیش تعیین شده ای سراییده شوند؛ بزارین دوباره بگم بیشتر لذت ببریم: بهترین نوشته ها، آنهایی هستند که پیرو سبک خاصی نباشند، و گرنه اگر نویسنده به طور مداوم مراقب فعل و فاعل و ویرگول و نیم فاصله و فاصله قبل و بعد از علائم و هزار تا کوفت و زهرماری ظاهری باشد که تمام مغز و روح و احساس و روانش و ... باید صرف این ظاهر شود. این آهنگ های خود به خودی، این آوازاها از دل برآمده، این نوشته های بی سبک خاص، این شعرهای ...، که از دل بیرون می زنند و بر دل می نشینند؛ قلب، روح، و روان را سیراب می کنند و مغز هم احتمالاً همسو با دل نوشته های دلنشین، آندروفین بیشتری ترشح می کند و سیراب می شود. انگار این جا تلاقی قلب و مغز است.

به همین دلیل است که در سخن قبلی تاکید کردم بهترین و برترین و با ارزش ترین و غنی ترین و ... ترین حرف ها و احساس ها را به زبان نیار و سعی نکن ساعت ها فکر کنی که چگونه بیان کنی. چون این حرف ها آن قدر با ارزش اند که وقتی سر به ابتدال گفتن فرود می آورند، از ارزش می افتند و اهمیت آنها در قالب معنا و مفهوم واژه ها کاهش می یابد. احساس را نباید که با زبان گوستی بیان کرد؛ احساس را مخاطب باید حس کند، حرف های اصیل را مخاطب باید بشنود نه با گوش هایش؛ باید ببیند نه با چشم هایش؛ باید لمس کند نه با دست هایش و ... نتیجه اینکه تو ای نویسنده مسئول و متعهد بسیار جان، با ارزش ترین نوشته هایت را با این اندام های حسی به ابتدال نکش؛ و تو این خواننده بسیار جان بهترین سخن ها، با ارزش ترین حرف ها را حس کن، اما نه با اعضای حسی روزمرهات که سرشار از بویدن ها، چشیدن ها، لمس کردن ها، گوش دادن ها و ... ی صد من یک غاز هستند.

خیلی خوب داشتم این سؤال را از شما می پرسیدم:

آیا با من موافق هستید که فیلوژنی، تکرار اونتوژنی است نه بالعکس؟ در این صورت ابتدا و پایان زندگی هر انسان از بدو تولد تا سنین پیری (تحول فردی یا اونتوژنی) را که میلیون ها بار دیدیم و شنیدیم و بهش یقین داریم (مرگ بر روی این کره زمین)؛ بر همین اساس پایان زندگی بشر و آینده و سرنوشت انسان را حداقل بر روی کره زمین، تو خودت تصور کن.

همان نویسنده فهمیم ناشناس و عمیق سطور قبلی که موافق خودافشاگری هویت خویش نیست، چون به دنبال نام و نان و شهرت نیست، به این سوال مطرح شده این گونه پاسخ داده است: "پرسشی عمیق و سختی مطرح کردید؛ ولی شخصاً معتقدم مرگ پایان کیوتر نیست!" من فکر می کنم احتمالاً منظورش هم در سطح اونتوژنی و هم در سطح فیلوژنی بوده است؛ نمیدونم شاید. به راستی شما چه فکر می کنید؟

عباسعلی حسین خانزاده

(سر دبیر نشریه علمی پژوهشی سلامت روان کودکان)

ساعت ۷ صبح، ۷ شهریور ۱۳۹۹